

مرتبۀ شاهزادگی فرزندان جوجی قسار و تلاش طغایمورخان برای مقام ایلخانی

* عبدالرسول خیراندیش

دانشگاه شیراز

چکیده

به پادشاهی رسیدن طغایمورخان در عصر ایلخانان رقیب (۷۵۶ - ۷۳۶هـ.ق) را باید پدیده‌ای جالب و استثنایی در تاریخ مغولان دانست. زیرا او از تبار جوجی قسار برادر چنگیزخان بود؛ در حالی که براساس سنت سیاسی مغولان تنها فرزندان و نوادگان چنگیزخان می‌توانستند به پادشاهی (خانی) برسند. این در حالی است که طغایمورخان از میان همه مدعیان سلطنت (ایلخانی) نسبی روشن‌تر و مشخص‌تر دارد. لذا ادعای نسب چنگیزخانی نکرده است و همین امر مشروعیت حکومت او را نزد مورخان آن عصر محل بحث و گفت و گو قرار داده است.

کلیدواژه‌ها: چنگیزخان، جوجی قسار، ایلخانی، طغایمورخان.

Royal Ranks of Juji Qosar and the Struggles of Togha Teimur Khan for the Title of Ilkanid

Abdolrasul Kheirandish, Ph.D.

Assistant Professor, Department of History
Faculty of Letters and Human Sciences, Shiraz University

Abstract

One of the unique and interesting phenomena of the history of Mongols is the ascension of Togha Teimur Khan to kingdom since he was of Juji Qosar's family who himself was a brother of Genghis Khan. According to the political tradition of Mongols, only the offspring of Genghis Khan could become the Khan. While Togha Teimur Khan had a clearer heritage line among those aspiring to be the Khan, he never claimed Genghis Khan as his ancestor; as a result the legitimacy of his government has been questioned by the historians of his time.

Keywords: Genghis Khan, Juji Qosar, Ilkhanid, Togha Teimur.

مقدمه

با مرگ ابوسعید بهادرخان (۷۳۶ هـ.ق) دولت ایلخانان مغول بی‌درنگ با بحرانی سرنوشت‌ساز مواجه گردید که به سقوط آن انجامید. دلیل این امر نیز علاوه بر مرگ غیرقابل انتظار ایلخان جوان، فقدان جانشینی برای او بود. ابوسعید فرزندی نداشت، از خاندان هولاکو نیز شاهزاده‌ای معتبر در دسترس نبود. از دوره ارغون‌خان تصفیة شاهزادگان مغول توسط ایلخان وقت شروع شد و سپس در دوره غازان‌خان (۷۰۴ - ۶۹۴ هـ.ق) به اوج خود رسید (قطبی ۱۳۸۳: ۲۸۲). لذا در هنگام مرگ ابوسعید شاهزاده‌ای از ایلخانان متأخر وجود نداشت که بتواند بر سریر سلطنت تکیه زند. از اعقاب ایلخانان متقدم نیز افرادی به صورت مخفی یا نیمه مخفی وجود داشتند که انتساب آنان به شاهان مغول ایران محل تردید بسیار واقع می‌شد. با این حال دو اصل اساسی از دوره ایلخانان به جا مانده بود که ضرورت جستجوی شاهزاده‌ای مغولی را تداوم می‌بخشید. اول این باور که شاه مغولان باید از نسل چنگیزخان و ترجیحاً از نسل نوه او هلاکوخان مؤسس دولت ایلخانی باشد. دوم این واقعیت که همواره در انتخاب ایلخان جدید قبایل و امرای مغول نقش مهمی ایفا می‌کرده‌اند و اینک نیز هریک از آنان امیدوار بود با به قدرت رساندن ایلخان مورد نظر خود، قدرت اصلی را از آن خویش سازد. در نتیجه با تأکید بر این دو اصل و امید به آن که در پرتو آن‌ها بتوان قدرتی به هم رساند، لشکرها و امرای مغول قریب به بیست سال با یکدیگر به ستیز پرداختند و عصر ایلخانان رقیب را به وجود آوردند عباس اقبال آشتیانی فهرست آنان را به شرح زیر نقل کرده است (اقبال ۱۳۶۴: ۲۶۴):

- ۱ - ارپاگاون.... بن اریق بوکابن تولوی ۷۳۶ ق.
- ۲ - موسی‌خان بن علی بن بایدو شوال تا ۱۴ ذیحجه ۷۳۶ ق.
- ۳ - محمد خان..... بن منگوتیمور بن هلاکو از ذیحجه ۷۳۶ ق.
- ۴ - ساتی بیک دختر الجایتو از ۷۳۹ تا ۷۴۶ ق.
- ۵ - شاه جهان بن تیمور بن آفرنگ بن گیخاتو از ۷۳۹ تا ۷۴۰ ق.
- ۶ - سلیمان خان..... بن یشموت بن هلاکو از ۷۴۱ تا ۷۴۵ ق.
- ۷ - طغایمورخان از ۷۳۶ تا ۷۵۳ ق.
- ۸ - انوشروان عادل از ۷۴۴ تا ۷۵۶ ق.

البته در فهرست مذکور در فوق، بهتر بود طغایمورخان جای بالاتری قرار داده می‌شد. اما برای رعایت امانت، اصل فهرست تنظیمی مرحوم عباس اقبال؛ و هم با ملاحظه این نکته که طغایمور تا اواخر دوره ایلخانان رقیب در عرصه کشمکش‌ها حضور داشته، جای وی در همان ردیف هفتم حفظ شد.

چنان که از این فهرست دریافت می‌شود، تمام ایلخانان رقیب یا از نسل هلاکو از طریق باید و، منکو تیمور ویشموت هستند، یا از نسل اریق بوکا. در همه این موارد ایلخانان مذکور از نسل تولوی پسر چنگیز به‌شمار می‌آیند؛ هرچند در این جا انحصار سلطنت در خاندان هولاکو نقض شده، اما در نسل تولوی و در نهایت چنگیزخان محفوظ مانده است. ظاهراً تلاش ابوسعید بهادرخان این بود که حداقل سلطنت در خاندان تولوی باقی بماند. شبانکاره‌ای در مبحث جلوس ارپاخان در این باره می‌نویسد:

«... و گویند آن روز که سلطان ابوسعید امارت مرگ در خود بیافت، وزیر را گفته بود که اگر مرا حدی رسد پادشاهزاده‌ای از تبار تولی‌خان آن جاست و من او را سپرده‌ام نام او ارپا. او را بر تخت من قرار دهید که از استخوان تولی‌خان است» (شبانکاره‌ای ۱۳۶۳: ۲۹۳).

براساس این گزارش، ابوسعید که بدون وارث ذکور جان می‌سپرد، حتی به شاهزاده‌ای از نسل اریق بوکا یعنی ارپا هم راضی بوده است. اما در میان این همه مدعیان منصب ایلخانی، طغاتی‌مورخان موقعیتی متفاوت داشت. زیرا او از تباری چنگیزی برخوردار نبود. نسب وی به جوجی قسار برادر چنگیزخان می‌رسید. لذا هم به قدرت رسیدن او باید پدیده‌ای استثنایی در تاریخ مغولان دانسته شود و هم آن که نتایجی به این معنا داشته باشد که اصل حقوق خدشه‌ناپذیر اولاد چنگیزخان در سلطنت بر مغولان نقض شده است.

چگونگی به پادشاهی رسیدن طغاتی‌مورخان

در همان سال ۷۳۶ هـ و در ماه‌های پس از مرگ ابوسعید بهادرخان، در حالی که ارپاگاون، موسی‌خان و محمدخان عنوان ایلخانی بر خود نهاده بودند، طغاتی‌مورخان هم به جمع مدعیان مقام ایلخانی پیوست. منتهی او در خراسان بود و نسب به جوجی قسار می‌رساند در حالی که آن سه نفر دیگر در آذربایجان و نواحی پیرامون آن بودند و تبار چنگیزی داشتند. اگرچه در مجموع وقایع فراوان و بی‌وقفه‌ای که پس از مرگ ابوسعید در عرصه سیاسی ایران رخ داده بود، تجمع چندتن از امیران و به پادشاهی برداشتن فرد مورد نظر آن‌ها امری شگفت‌انگیز نبود؛ اما دلایلی که منابع تاریخی در مورد سلطنت طغاتی‌مور ارائه می‌کنند با یکدیگر تفاوت دارد؛ با این حال، همه آن منابع سعی در توضیح این پدیده نشان می‌دهد. این در حالی است که برای دیگر مدعیان سلطنت ایلخانی چنین مباحثی عرضه نمی‌گردد. می‌توان دلیل این امر را تبار چنگیزی داشتن آن‌ها دانست. از نمونه‌های بحث استدلالی در مورد سلطنت طغاتی‌مورخان، گزارش عبدالرزاق سمرقندی در مطلع سعدین است.

او می‌نویسد که در سال ۷۳۷ ق. یعنی یک سال پس از مرگ ابوسعید و در حالی که تا آن زمان سه نفر بر تخت ایلخانی تکیه داده بودند، جمعی از امرای خراسان و عراق طغاتی‌مور را به پادشاهی برداشتند (سمرقندی ۱۳۵۳: ۱۳۵). او در این گزارش شرحی مفصل از ولیعهد به‌شمار آمدن شاهزادگان مغول که در خراسان مستقر بوده‌اند ارائه می‌دهد. در این‌جا او بر این واقعیت صحه می‌گذارد که همواره شاهزاده‌ای از دولت ایلخانان فرمانروای خراسان بوده که بعداً به مقام ایلخانی رسیده است. در دولت تیموریان نیز همین قاعده را جاری می‌داند. سپس در دنبال همین مبحث از پادشاهی طغاتی‌مور سخن می‌گوید. گویی اساس حق او در سلطنت را اقامت وی در خراسان دانسته است (همان: ۱۳۴). شبانکاره‌ای اقامت طغاتی‌مور در خراسان را از سال ۷۳۳ ق. و از هنگام مرگ پدرش سودی کاون ذکر می‌کند. او می‌نویسد که تا این تاریخ طغاتی‌مور ملازم اردوی ابوسعید بوده است. اما در این زمان و با فرمان ابوسعید به خراسان رفت و آن‌جا اقامت گزید (شبانکاره‌ای ۱۳۶۳: ۳۰۶). به این ترتیب دیدگاه عبدالرزاق سمرقندی در مورد این‌که به سبب اقامت در خراسان می‌توان طغاتی‌مور را ولیعهد در شمار آورد مورد تأیید قرار می‌گیرد. شبانکاره‌ای در جایی دیگر می‌نویسد که امرای مغول در مجلسی اظهار داشته بودند که «استحقاق طغاتی‌مور به سلطنت اولیتر است» (همان: ۳۰۸). اما او دلیلی برای این استحقاق بیان نمی‌کند. با این حال فهرست بلندی از امرا و مشایخ و وزراء خراسان به عنوان حامیان طغاتی‌مور ذکر می‌کند که مفصل‌ترین فهرست از طرفداران اوست. امری که در مورد هیچ یک از ایلخانان رقیب مشاهده نمی‌گردد (همان: ۳۰۶ - ۳۰۷).

به هر حال طغاتی‌مور با چنین پشتیبانانی در سال ۷۳۶ ق. ادعای سلطنت کرد. سپس در سال ۷۳۷ به طرف سلطانیه لشکر کشید زیرا قرار گرفتن بر منصب ایلخانی مستلزم تصرف تختگاه ابوسعید بهادرخان بود. سفر جنگی او به طرف غرب ایران توأم با ناکامی بود سپس او بار دیگر در سال ۷۳۹ به عراق عجم لشکر کشید اما باز هم ناکام بازگشت. از این پس طغاتی‌مور در خراسان ماند و اگرچه از ادعای ایلخانی دست نکشیده؛ اما تلاشی هم برای آن نداشته است. تا آن‌که در سال ۷۵۴ ق. به‌دست سربداران کشته شد (نبئی ۱۳۵۷: ۱۳۴ - ۱۳۶).

نسب طغاتی‌مور

عبدالرزاق سمرقندی نسب طغاتی‌مور را چنین بیان کرده است: «طغاتی‌مور بن‌سودای بن بهادرین ابوکان بن‌امکان بن‌توربن جوجی قساربن یسوکای بهادر» (سمرقندی ۱۳۵۳: ۱۳۶). اما حافظ ابرو این نسب را چنین بیان می‌کند: «طغاتی‌مور بن‌سودای کاون از نسل برادر

چنگیز» (حافظ ابرو ۱۹۵۸: ۲۵). حمدالله مستوفی قزوینی در مورد لقب کاون در نام پدران طغاتی‌مور می‌نویسد: «جوجی قسار، چنگیزخان او را حرمت همچون شاهزادگان داشته، اکنون ایشان را گاون می‌خوانند» (مستوفی ۱۳۸۱: ۵۷۰). او در مورد معنا و مفهوم گاون توضیحی نمی‌دهد. اما می‌دانیم که برادر طغاتی‌مور که شیخ علی نام داشته نیز ملقب به گاون بوده است (حافظ ابرو ۱۹۵۸: ۶). از آن‌جا که این کلمه لقب برای ارباب‌گاون نخستین ایلخان پس از ابوسعید نیز به کار رفته، می‌توان حدس زد این لقبی برای شاهزادگان مغولی بایست باشد.^۱

در مورد نسب نامه‌ای که عبدالرزاق سمرقندی برای طغاتی‌مور نقل کرده است، نمی‌توان تردید کرد. زیرا شمار نسل‌هایی که میان ابوسعید بهادرخان و چنگیزخان بوده‌اند با شمار نسل‌های حدفاصل طغاتی‌مور و جوجی قسار برادر چنگیز یکسان هستند، طغاتی‌مور با ابوسعید معاصر بوده‌اند و شبانکاره‌ای می‌نویسد که به فرمان ابوسعید بود که پدر و خانواده طغاتی‌مور در خراسان ساکن شدند و شخص طغاتی‌مور نیز مدت‌ها در دربار به‌سر می‌برد:

«در سنه ثلث و ثلثین سبع مائه به موجب یرلیغ پادشاه سعید مغفور ابوسعید بهادرخان نورالله مضجعه به دربار پادشاه طغاتی‌مور، سودی کاون و پسر او شاهزاده امیرشیخ علی با اتباع و ایواقلانی و داماد او شیخ محمد با زرنگی با تومان خود به خراسان آمد و در آن وقت امیرالامرای خراسان و مازندران و قومس و قهستان و هرات و سیستان از کنار آمویه تا ورامین که سرحد عراق است امیرشیخ علی قوشچی بود و پادشاه طغاتی‌مور در اردو ملازم بود و هم در زمستان این سال سودی کاون در مازندران وفات یافت. بعد از آن در موسم تابستان پادشاه طغاتی‌مور به موجب حکم یرلیغ جهت یاسامیشی و ضبط اتباع و اشیاع وحشم و لشکریان خود به خراسان آمد. یورت ایشان در سرخس که منشأ اصلی ایشان بود، تعیین فرمودند» (شبانکاره‌ای ۱۳۶۳: ۳۰۶).

با استناد این گزارش شبانکاره‌ای می‌توان در یافت که سابقه خاندان طغاتی‌مورخان در خراسان تا زمان ادعای سلطنت سه سال بیشتر نبوده است. لذا موقعیت محلی چنان مستحکمی نداشته‌اند؛ و این‌که شبانکاره‌ای، گزارش می‌دهد که تمامی امرا و اکابر و اعیان خراسان در پادشاهی او اتفاق نظر داشتند (همان: ۳۰۶ - ۳۰۸) باید به خاطر نسب وی باشد و

۱ - در مورد نسب طغاتی‌مورخان و چگونگی پیوند او به جوجی قسار مجمل فصیحی چنین می‌نویسد: «طغاتی‌مورخان بن کاون بن باباکاون بن بابا اغول و او را اسم پادشاهی دادند و او از نسل جوجی قسار برادر چنگیزخان بودی (خوافی ۱۳۳۹: ۵۲). به این ترتیب گزارش او هم کامل نیست و هم آن‌که با گزارش عبدالرزاق سمرقندی متفاوت است. از آن‌جا که گزارش عبدالرزاق کامل‌تر بود در این تحقیق مبنا قرار داده شد.

این که در شمار شاهزادگان یعنی کسانی که بالقوه استحقاق سلطنت داشته‌اند، به شمار می‌آمده است. اما این نکته که منشأ خاندان طغاتی‌مورخان منطقه سرخس بوده، نباید گزارش چندان دقیقی بوده باشد؛ زیرا خاندان جوجی قسار بیشتر در مغولستان و چین ساکن بوده‌اند.

خاندان جوجی قسار و حق شاهزادگی

چنان که پیش از این گفته شد به جز شاهزادگانی که از نسل چنگیزخان بوده‌اند، هیچ یک از مغولان لقب شاهزاده نداشته‌اند، مگر فرزندان جوجی قسار. لازم است توجه داشت که بنابر اعتقاد مغولان، فقط کسانی که از نسل آلان-قوا Alan-qoa بوده‌اند می‌توانستند به پادشاهی برسند. آلان-قوا جد مغولان است و عقیده بر آن بوده که فرزندان داشته که از نور پدید آمده بودند از جمله این فرزندان، بودنجرخان Bodenajer بود که سلطنت در نسل وی ادامه یافت. از نسل بودنجر نیز سرانجام قیات بوریجین Qi-yat Bavjigin که خاندان یسوکای بهادر پدر چنگیزخان باشد، به وجود آمد. هر مغولی که مغول نیرون Niroom یعنی از نسل نور نباشد و نیز از نسل بودنجر نباشد و سرانجام آن که از نسل یسوکای بهادر محسوب نگردد، حق رسیدن به پادشاهی ندارد.^۲ بدون شک تا پیش از ارتقاء قطعی تموچین (بعدها چنگیزخان) به مقام پادشاهی (خانی) مغولان، بسیاری از رؤسای قبایل و به خصوص از میان آن‌ها کسانی که از نسل بودنجر بودند، داعیه پادشاهی داشته‌اند؛ چنان که تایچیوت‌ها که از مغولان خویشاوند چنگیزخان بوده‌اند چنین می‌خواستند. نیز جاموکا از رقبای چنگیزخان چنین سودایی در سر داشت. اما در پی پیروزی‌های بی‌دری چنگیزخان، همچنان که مغولستان به وحدت در پادشاهی می‌رسید، در اختصاص یافتن پادشاهی به چنگیزخان و فرزندان او نیز به نتیجه قطعی دست می‌یافت... در نیل به چنین موقعیتی، نزدیکترین متحد چنگیزخان برادرش جوجی قسار بود.^۳ رشیدالدین فضل‌الله همدانی در این مورد و نتایج آن توضیحی بسیار روشن ارائه می‌کند.

۲ - در مورد تفکر و نظام سیاسی مورد ادعای مغولان این منابع دیده شود: (و. لادیمیرتسف ۱۲۸۳، ۱۳۶۳؛ پیلو ۱۳۵۰).

۳ - جوجی قسار دو سال بعد از تموچین به دنیا آمد (پیلو ۱۳۵۰: ۱۶ - ۱۷) او در کشتن برادرش باکتار با تموچین همراهی کرد (همان: ۱۲)، نیز در جنگ با تایچیوت‌ها در کنار چنگیزخان بود (همان: ۲۶ - ۳۵). هنگامی که دزدان اسب‌های خانواده را دزدیدند و آن‌گاه که تموچین نزد اونگخان رفت جوجی قسار با او همراه و همدل بود (همان: ۳۰، ۳۴، ۳۹). برای آوردن برته همسر چنگیز نیز این جوجی قسار بود که نزد جاموقه رفت (همان: ۴۲). در ازای چنین خدماتی تموچین به‌دست خود بر کمر جوجی قسار شمشیر بست (همان: ۵۵). در میهمانی خانوادگی (طوی) که میان خاندان یسوکای اختلاف افتاد باز جوجی قسار در کنار چنگیز بود (همان: ۵۵) و باز تموچین از سر محبتی که به او داشت اجازه داد خدمتکار داشته باشد (همان: ۲۷). جوجی قسار در جنگ با نامان‌ها در کنار چنگیز بود (همان: ۸۸) و آن هنگام که چنگیز در کنار آب بالجونتا شریاط سختی را می‌گذراند نیز به او پیوست. این در حالی بود که پسرانش به نام‌های یاگو «Yago»، یاسونگا «Yasungga» و توقو «Tuqu» نزد اونگخان که دشمن چنگیزخان بود بمسر می‌بردند (همان: ۱۱۲).

«پسر دوم (پس از تموچین = چنگیز) جوجی قسار بود. جوجی نام است و معنی قسار سبع چون عظیم با قوت و صولت بوده به این صفت موصوف شده... اکثر اوقات با برادر خود چنگیزخان متفق و یکدل بوده، هرچند وقت جنگ اورنگخان از او جدا بود. چند کت دیگر حالات افتاده که تقصیری به وی حواله می‌رفته لیکن در جنگ بزرگ چنگیزخان که با تایانگ‌خان پادشاه نایمان کرده، قسار را فرمود تا قلب لشکر داند و او در آن جنگ سعی‌ها کرده و جدا نموده و به آن سبب چنگیزخان او را سیور غامیشی فرموده و از مجموع برادران و برادرزادگان، او را و فرزندان او را به راه برادری و شهزادگی مرتبه و جاه و منصب داده و تا این غایت عادت آن است که در اوروغ چنگیزخان از تمامت اعمام و شهزادگان تنها اوروغ جوجی قسار را در صف شهزادگان نشانند و دیگران جمله در صف امیران نشینند» (همدانی ۱۳۷۷: ۳۷۵).

بر این گزارش رشیدالدین می‌توان این نکته را نیز افزود که به‌طور طبیعی جوجی قسار نفر دوم خاندان یسوکای (پدر چنگیز) بوده و بالطبع جانشین او به‌شمار می‌توانست بیاید. به این معنی که هم پسر دوم بوده و هم از خاتون اصلی او در وجود آمده بود. نیز باید در نظر داشت که جوجی قسار جنگاوری کم‌نظیر به‌شمار می‌آمد. در نتیجه با فرض از میان رفتن تموچین، این جوجی قسار بود که بایست به جای وی خانواده را اداره می‌کرد. چنین فرضی را تا زمانی که فرزندان چنگیزخان به سنی نرسیده بودند که بتوانند جانشین پدرشان بشوند می‌توان مدنظر داشت. این که چنگیزخان، جوجی قسار و فرزندان او را منزلت و مرتبه شاهزادگی داده، علاوه بر خدمات او می‌تواند به دلیل احتیاط در حفظ لوازم بقای خاندان از طریق امکان به پادشاهی رسیدن آنان (جوجی قسار و فرزندان او) نیز دانسته شود. امری که تنها با شاهزاده به‌شمار آوردن آن‌ها ممکن بوده است. رشیدالدین در جایی می‌نویسد از جمله کسانی که سودای سلطنت در سر داشت، همین جوجی قسار بود. حتی در شرایطی که چنگیز با خطرهای عظیمی مواجه بود نیز جوجی قسار چنین قصدی داشت با این حال هرچند چنگیز همه رقیبان خود را کشت اما برجوجی قسار ایفا کرد (همان: ۳۷۶). ظاهراً این قصد و انگیزه همچنان در جوجی قسار وجود داشته است و شاهد آن داستانی است که در مورد روابط او با اونگ‌خان کراثیت نقل می‌کنند. آن هنگام که اونگ‌خان، خانه و کاشانه جوجی قسار را غارت کرد، قاصدی نزد اونگ‌خان فرستاد و گفت «دل من از آقای خود (چنگیزخان) سیر گشته است. خشم او را که تواند دید» (همان: ۳۹۵). در پی این سخن اونگ‌خان به او اعتماد کرد و

اموال و افرادش را به او بخشید. این خبر نشان می‌دهد که جوجی قسار تا چه اندازه برای گرفتن جای چنگیزخان انگیزه داشته است. همچنین داستانی وجود دارد که برطبق آن کوجوجی شمن، چنگیزخان را از بابت جوجی قسار بیم می‌داد. کوجوجو همان کسی است که چنگیزخان را نظر کرده آسمان اعلام کرد. او به چنگیزخان می‌گفت از آسمان خبر می‌رسد که جوجی قسار قصد چنگیزخان دارد. به همین جهت چنگیزخان قصد جوجی قسار کرد، او را گرفت که مادرشان الون ایکه از راه رسید و جوجی قسار را نجات داد (همان: ۲۱۰۹).

در اخبار خاندان جوجی قسار رشیدالدین فضل‌الله می‌افزاید: چنگیزخان هنگامی که لشکرهای مغول را میان خاندان خویش تقسیم می‌کرد به فرزندان جوجی قسار نیز یک‌هزار و صد نفر بخشید (همان: ۲۷۶). همچنین او می‌افزاید که یورت خاندان جوجی قسار داخل مغولستان قرار داشت که در واقع در سمت شرق مغولستان مایل به شمال واقع بود (همان). از آن‌جا که مغولستان در تحولات دوره جانشینان چنگیزخان ابتدا به تولوی و سپس به فرزندش قویلای رسید، نوادگان جوجی قسار نیز با قویلای همراهی کردند. چنان‌که در جنگ قویلای با اریق بوکا آنان جانب قویلای را گرفتند (همان). اما بعدها با قویلای از در ناسازگاری درآمدند و سرکوب شدند (همان: ۲۷۷). به این ترتیب حیات سیاسی خاندان جوجی قسار در مغولستان به آخر رسید.

رشیدالدین می‌نویسد که جوجی قسار چهل پسر داشته که در هنگام سرکوب زمان قویلای تعداد آن‌ها به هشتصد نفر رسیده بود (همان: ۲۸۳) می‌توان این استنباط را داشت که در قوریلتهای دوران جانشینان چنگیز، نوادگان جوجی قسار نقش مهمی داشته‌اند. به خصوص مواقعی که این قوریلتها به کار انتخاب خان بزرگ می‌پرداختند، زیرا خارج از اوروغ چنگیزخان، تنها پسران و نوادگان جوجی قسار شهزاده محسوب می‌شدند و حق شرکت در چنین مجلسی را داشتند. از آن‌جا که اکثر قوریلتها در مغولستان تشکیل می‌شد، باید به خاطر داشت که به جز خاندان تولوی، این خاندان جوجی قسار بود که در آن سرزمین حق سکونت داشته‌اند. از دید مغولان سکونت در سرزمین مادری فضیلتی مهم به‌شمار می‌آمد. چنان‌که رشیدالدین درباره بیسونگه پسر و جانشین سوم جوجی قسار می‌نویسد: «نام و آوازه او مشهور و در میان کارهای بزرگ و مشورت احوال پادشاهی در می‌آمده و او را احترام و تمکین بسیار کرده‌اند (همان: ۲۷۶). نیز در مورد خاندان جوجی قسار می‌نویسد که جزو شاهزادگان دست چپ بوده‌اند (همان: ۸۵۰). از گزارشی از رشیدالدین در مورد قوریلتهای جلوس منگوقا آن

چنین بر می آید که فرزندان و نوادگان چنگیزخان، شاهزادگان دست راست محسوب می شدند، و فرزندان برادران او شاهزادگان دست چپ (همان: ۸۲۸). به این ترتیب او حق شاهزادگی را در بیرون از خانواده چنگیز تنها مربوط به خاندان جوجی قسار ندانسته که این سخن یا اشتباه است، یا باید در گزارش های قبلی او شک کرد. از آن جا که هم رشیدالدین و هم دیگر مورخان بر حقوق خاص شاهزادگی فرزندان جوجی قسار تأکید کرده اند. این اشاره را که فقط یک بار در جامع التواریخ آمده، باید اشتباه مؤلف یا کاتب دانست.^۴

خاندان جوجی قسار در چین و مغولستان

پس از جوجی قسار پسرش بیگو به جای او نشست و تمامی اوروغ پدر به فرمان او بودند. پس از بیگو پسرش هر قاسون ریاست خانواده را یافت. این دو در دوره فرمانروایی اکتای قآن تا دوره منکو قآن بوده اند. در همین دوره، اکتای پسر جوجی قسار به نام قوتوقو را به فتح چین فرستاد که پیروزی هایی نیز داشت (همان: ۶۶۴). سپس در دوره منگو قآن ریاست خاندان به ییسونگگه پسر دیگر جوجی قسار رسید. ریاست او در دوره قوبیلای نیز ادامه یافت. در قوریلتای انتخاب منگو، خاندان جوجی قسار جانب او را گرفتند (همان: ۸۳۹). همین ییسونگگه در قوریلتای قوبیلای برادرش اریق بوکا جانب قوبیلای را گرفت. ییسونگگه آن هنگام بیش از هشتاد سال داشته است (همان: ۸۷۸). پس از ییسونگگه پسرش به نام امگان ریاست خاندان جوجی قسار را به دست آورد. در اواخر دوره پادشاهی قوبیلای امگان مرد و پسرش به نام شیکتور ریاست یافت. این هنگام خاندان جوجی قسار چنین اندیشیدند که با خاندان اوتچی برادر دیگر چنگیزخان یعنی عموزادگان خود متحد شوند، و به حمایت از قایدو

۴ - با وجود اهمیتی که فرزندان و نوادگان جوجی قسار در امر انتخاب قآن های مغول داشته اند، یافتن اخبار آنان در خلال منابع مشکل است. جویی که با دقت خاصی قوریلتهای انتخاب اوکتای، گیوک و منکورا شرح داده و از شاهزادگان چنگیزی نام می برد اما دیگر شرکت کنندگان در چنین قوریلتهایی را به طور کلی و با عنوان شاهزادگان و امرا ذکر می کند نیز تشابه نام ییسونگگه پسر جوجی قسار یا ییسومونگگه پسر جغتای اخبار او را در این مورد آشفته می سازد (جویی: ۱۹۳۷: ۲۷ - ۵۶، ۵۹). اما رشیدالدین هر چند از اثر جویی در مواضع متعدد بهره بسیار برده، با وجود تفضیل کمتر، دقت بیشتری به خرج داده است. او در مورد جلوس اکتای و سپس گیوک سخنی از خاندان جوجی قسار به میان نمی آورد که دلیل آن نیز می تواند برپایی قوریلتای در مغولستان باشد. خاندان جوجی قسار آن جا بوده اند و رشیدالدین از کسانی که به آن جا رفته اند سخن گفته است (رشیدالدین: ۶۳۷). اما در مورد جلوس منکو می نویسد که در ابتدا شاهزادگان دست راست در دشت قبچاق قوریلتا تشکیل دادند که به این ترتیب فرزندان جوجی قسار که شاهزادگان دست چپ بودند حضور نداشتند (همان: ۸۲۵). اما در قوریلتای نهایی که در مغولستان تشکیل شد خاندان جوجی قسار به زعامت ییسونگگه و نیز بیگو حضور داشته اند (همان: ۸۲۸).

از خاندان اکتای علیه قوییلای قیام کنند. در نتیجه قوییلای نیز اقدام به سرکوب آن‌ها نمود و عملاً به حیات سیاسی آن‌ها در چین و مغولستان پایان داد.

براساس آن‌چه در فوق و به نقل از رشیدالدین فضل‌الله آمد، تا زمان شیکتورسه نسل از نوادگان جوجی قسار را شاهد بوده‌ایم و این زمان است که سرکوب می‌شوند. اما باز براساس گزارش رشیدالدین شعبه‌ای از این خاندان به ایران آمدند که تا زمان رشیدالدین به نسل چهارم رسیده بودند. زیرا زمان مرگ قوییلای یعنی ۶۹۱ هـ که در همان ایام سرکوب خاندان جوجی قسار صورت گرفت، تا تألیف جامع‌التواریخ یعنی ۷۱۰ هـ. نزدیک به یک نسل فاصله وجود دارد.

خاندان جوجی قسار در ایران

هرچند خاندان جوجی قسار در پی سرکوب قوییلای موقعیت خود را در مغولستان و چین از دست دادند. اما با موقعیتی روبه رشد در ایران روبه‌رو شدند. زیرا تعدادی از آن‌ها طی وقایعی به ایران آمدند رشیدالدین فضل‌الله در این باره می‌نویسد زمانی جغتای پسر چنگیزخان که حاکم ترکستان شده بود از نداشتن ندیم و همدم دلتنگ شد. لذا نامه‌ای به اکتای قآن نوشت و در خواست کرد که چند تن از افراد خاندان جوجی قسار را به نزدش بفرستد (همان: ۳۷۸). بدون شک منظور جغتای آن بوده که ندیمانی در میان شاهزادگان مغول داشته باشد. خارج از الوس اربعه چنگیزی نیز تنها فرزندان جوجی قسار واجد این مقام و مرتبه بوده‌اند. در پی این در خواست به دستور اکتای یکی از پسران جوجی قسار به نام قرالجو و نوه او چیرقیدای (پسر ماقولداری پسر جوجی قسار) به الوس جغتای رفتند. این دو پس از آن در جنگ براق (نوه جغتای) با اباقا پسر هولاکو شرکت کردند. اما چون براق شکست خورد و لشکرش پراکنده گردید، خاندان جوجی قسار از او جدا شدند و به اباقاخان پیوستند.

قرالجو پسر جوجی قسار خود هفت پسر داشت. از این پسران سالیوفا، مویدر و قورتقه ملازم اباقاخان شدند و منزلتی چون پسران او یافتند. پسران دیگر به نام‌های تیمور، سالی مونگو و قوتوقو نیز در لشکر شیرامون قرار گرفتند. به علاوه از همین خاندان جوجی قسار و به دستور اباقاخان کسانی چون سوقو و کوکا ملازم شاهزاده ارغون پسر اباقا شدند. تودای نیز منصب ایداجی یافت (همان: ۲۷۸ - ۹).

به این ترتیب در زمان اباقاخان نوادگان جوجی قسار در ایران صاحب مقام و موقعیتی خاص شدند. زیرا خارج از فرزندان هلاکو تنها اینان براساس دستور چنگیزخان واجد مقام شهزادگی بودند. بر این اساس می‌توان پی برد که آنان در قوریلتهای پی‌درپی عصر ایلخانی نقشی مهم داشته‌اند.

به این نکته نیز باید توجه داشت که از ابتدا تا انتها خاندان جوجی قسار فقط با شعبه تولوی از فرزندان چنگیز سروکار داشته‌اند. زیرا آن هنگام که در مغولستان بودند در کنار قویلای قرار گرفتند و سرانجام آن هنگام که به ایران آمدند در کنار ایلخانان نشستند. از آن‌جا که همراهی آنان با شعبه جغتایی بسیار کوتاه‌مدت بوده است؛ از این‌رو لذا این شعبه و نیز شعبه‌های اکتای و جوجی (اردوی زرین) هم از همراهی کامل خاندان جوجی قسار دور بوده‌اند و در همان حال از رقابت سیاسی آنان نیز مصون مانده‌اند. اما در ایران عصر ایلخانی، پس از یک دوره همکاری سرانجام مواجه با رقابت طغاتی‌مورخان برای کسب مقام ایلخانی شدند.

تلاش نافرجام طغاتی‌مورخان برای پادشاهی

براساس اطلاعات موجود، دربارهٔ افراد خاندان جوجی قسار و نسب طغاتی‌مورخان نمی‌توان به درستی پیوند او را با جد بزرگش جوجی قسار نشان داد. این امر را باید به دلیل کمبود اطلاعات تاریخی دانست و گرنه در آن زمان کسی در نسب طغاتی‌مور تردیدی نکرده است.^۵

بعضی از منابع جنبش طغاتی‌مور برای پادشاهی را در سال ۷۳۶ ق. می‌دانند و آن هنگامی بود که خبر مرگ ابوسعید، ایلخانی ارپا و نیز پیام او مبنی بر ابقای امرای خراسان بر قاعده عهد ابوسعید رسید. پس از آن در سال بعد که ارپا جان باخته بود، حریفان متعددی قدم به میدان گذارده بودند، طغاتی‌مور عازم غرب ایران شد (شبانکاره‌ای ۱۳۶۳: ۳۰۶). اما بعضی از منابع دیگر بر این باور هستند که سال ۷۳۷ ق. زمان تصمیم طغاتی‌مور برای صعود بر اریکهٔ قدرت بوده است (حافظ ابرو ۱۹۵۸: ۵). اهمیت پی بردن به سال ۷۳۶ یا ۷۳۷ در این‌جا از این‌روست که مشخص شود آیا محرک و مشوق اصلی طغاتی‌مور خراسانیان بوده‌اند، یا

۵- همان نسبی که عبدالرزاق سمرقندی برای طغا تیمور ذکر کرده به وسیله خواندمیر در حبیب‌السیر نیز آمده است (خواندمیر ۱۳۶۲: ۲۲۶). با این حال و با کمال تعجب ایشپولر بر این باور است که طغاتی‌مور از نسل اوتکین برادر چنگیز است اما منعی برای این نظر خود ارائه نمی‌کند (ایشپولر ۱۳۶۵: ۱۳۶).

چنان‌که در سال ۷۳۷ مشاهده می‌گردد امرای مغول غرب ایران در چهارچوب تعارض با هم به سراغ طغاتی‌مور آمده‌اند.

در مجموع امرای مغول در خراسان سرانجام دریافتند که با حمایت از طغاتی‌مور موقعیت خویش را در قبال امرای مغول مستقر در خراسان حفظ کنند. امرای مغول در آذربایجان نیز خیلی زود دریافتند که کشاندن پای لشکرهای خراسان در منازعه کسب مقام ایلخانی، به سود آنان نخواهد بود. این نکته را با توجه به نحوه انعکاس اخبار طغاتی‌مور در کتاب تاریخ شیخ اویس نوشته قطب اهری می‌توان دریافت که بسیار بی‌اهمیت با آن برخورد کرده است (قطبی ۱۳۸۳: ۱۳۸). این در حالی است که طغاتی‌مور در دو نوبت یکی در سال ۷۳۷ و سپس در سال ۷۳۹ ق. به غرب ایران لشکرکشی کرد و هردو نوبت نیز باناکامی مواجه شد. علت اصلی ناکامی او، عدم استقبال امرای مغول غرب ایران از او بود. در این ایام آن‌ها کوشیده بودند با به پادشاهی رساندن ساتی‌بیک خواهر ابوسعید بهادرخان، با مرتبه شاهزادگی طغاتی‌مور مقابله کنند. علم کردن کردن شاهزاده خانمی ایلخانی در برابر طغاتی‌مور یا مطرح ساختن شاهزادگانی از نسل هولاکو که هیچ‌گاه نیز صحت ادعایشان به درستی اثبات نشد، راه طغاتی‌مور برای جلب اطاعت امرای مغول را می‌بست. در همان حال، هیچ طرح مشخصی برای تقسیم منافع میان امرای خراسان و امرای آذربایجانی وجود نداشت. تعارض عمیقی که میان امرای مغول در خراسان با امرای مغول در آذربایجان طی چندین دهه شکل گرفته بود، امتیاز بزرگ شاهزادگی طغاتی‌مور را بی‌اثر می‌ساخت. در نتیجه، طغاتی‌مور به فرمانروایی بر خراسان بسنده کرد تا آن هنگام که به‌دست سرداران کشته شد. پسر او نیز در خراسان ماند، تا آن‌که سرانجام امیر تیمور گورکانی سراسر ایران را درنوردید و بساط دولت طغاتی‌موریان را درهم نوشت.

نتیجه‌گیری

طغاتی‌مورخان که نسب به جوجی قسار برادر چنگیزخان می‌رساند، احتمالاً از نسل ابوکان پسر توقو پسر جوجی قسار است. از آن‌جا که در مورد نسب و حقوق شاهزادگی او تردیدی وجود نداشت، بیش از هریک از مدعیان منصب ایلخانی، ذی حق برای این مقام بود. طرفداران خاندان تولوی پسر چنگیز که دولت هولاکوئیان (ایلخانان) از میان آنان برخاسته بودند، سعی بسیار داشتند که کسی خارج از این خاندان برای تصدی مقام ایلخانی مطرح نگردد. اما با قدم

گذاردن طغاتی‌مور از تبار جوجی قسار، نه فقط انحصار سلطنت خاندان هولاکو و از آن جمله تولوی، بلکه چنگیزخان نیز شکسته می‌شد. این واقعه‌ای بسیار مهم در تاریخ دولت مغولان است که بنیان آن را سلطنت چنگیزخان و فرزندانانش تشکیل می‌داد. در نتیجه، هرچند طغاتی‌مور با موفقیتی در عرصه سیاست پرآشوب ایران عصر روبه‌رو نشد، اما از جنبه‌های نظری، امکان فروپاشی نهایی امپراتوری مغول چنگیزخانی را در ایران و ماوراءالنهر موجب شد. زیرا سرانجام اقوام ترک و مغول از اواسط قرن هشتم، تلاش برای به سلطنت رساندن شاهزاده‌ای چنگیزی را کنار گذاشتند و در ماوراءالنهر نیز تیمور گورکانی، قدرت خویش را بر ویرانه دولت فرزندان جغتای پسر چنگیز بنا نهاد.

منابع

- اشپولر، برتولد. ۱۳۶۵. تاریخ مغول در ایران. ترجمه محمود میرآفتاب. چاپ دهم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- اقبال‌آشتیانی، عباس. ۱۳۶۴. تاریخ مغول از چنگیز تا تشکیل دولت تیموری. چاپ پنجم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- پلیو، پل. ۱۳۵۰. تاریخ سری مغولان. ترجمه شیرین بیانی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- جوینی، عظاملک. ۱۹۳۷. تاریخ جهان‌گشا. تصحیح محمد قزوینی. جلد یک و دوم. لیدن: انتشارات بریل.
- حافظ ابرو. ۱۹۵۸. پنج رساله تاریخی. به سعی و اهتمام فلیکس تاور. پراگ: فرهنگستان علوم چک اسلواکی.
- خوافی، احمدین جلال‌الدین محمد. ۱۳۳۹. مجمل فصیحی. مشهد: انتشارات کتاب‌فروشی باستان.
- خواندمیر. ۱۳۶۲. تاریخ حبیب‌السیر. جلد سوم. زیر نظر دکتر محمددبیر سیاقی. چاپ سوم. تهران: انتشارات خیام.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق. ۱۳۵۳. مطلع سعیدین و مجمع بحرین. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: انتشارات کتابخانه طهوری.
- شبانکاره‌ای، محمدین علی‌بن محمد. ۱۳۶۳. مجمع الانساب. به تصحیح هاشم محدث. تهران: امیرکبیر.

قطبی، اهری. ۱۳۸۳. "تاریخ شیخ اویس". کتاب ماه تاریخ و جغرافیا. تصحیح عبدالرسول خیراندیش. شماره ۸۳ - ۸۱

مستوفی قزوینی، حمدالله. ۱۳۸۱. تاریخ گزیده. به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی. تهران.

نبی، ابوالفضل. ۱۳۷۵. اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در قرن هشتم هجری، از سقوط ایلخانان تا تشکیل تیموریان. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.

و. لادیمیرتسوف. ۱۳۶۳. چنگیزخان، ترجمه شیرین بیانی. تهران: انتشارات اساطیر.

_____ ۱۳۸۳. فنودالیسم خانه به دوشی، نظام اجتماعی مغولان. ترجمه شیرین بیانی. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

همدانی، رشیدالدین فضل‌الله. ۱۳۷۳. جامع‌التواریخ. به تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی. تهران: نشر البرز.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی